

ریشه‌شناسی واژه ترجمه

علیرضا دلافکار*

چکیده

در این مقاله تلاش شده است تا با توجه به شواهد و مدارک، خاستگاه واژه ترجمه و چگونگی صورت و معنای آن تحقیق شود. پژوهش‌های انجام‌شده نشان می‌دهد که واژه ترجمان که ترجمه نیز از مشتقات آن است از دو منشأ وارد زبان عربی شده است، یکی از زبان سریانی به معنای تفسیر و تبیین سخن و دیگری از زبان فارسی به معنای زبانی را به زبان دیگر برگرداندن و هر دو معنا در آثار عربی شواهد بسیاری دارد. این کلمه در زبان عربی از اواخر دوره امویان، به‌ویژه در ابتدای دوره عباسیان، مصادف با آغاز عصر نهضت ترجمه، رایج شده است. در منابع، واژه ترجمان و ترجمه در معانی مختلفی به کار برده شده است که دو معنای آن اصلی و معانی دیگر در شمار معانی ثانوی آن هستند. در فارسی نیز در آثار قرن چهارم به بعد به معنای مترجم به کار برده شده است.

کلیدواژه‌ها: ترجمه، ترجمان، ترگمان، ترزبان، ترزفان

۱. مقدمه

در دانش زبان‌شناسی، ریشه‌شناسی واژه^۱، شناخت خاستگاه واژه و چگونگی تغییر صورت و معنای آن در طی زمان است. از این رو، ریشه‌شناسی واژه ترجمه مطالعه آن از نظر صورت و معنا و خاستگاه آن است. واژه ترجمه مشتق از ترجمان است و در کتاب‌های لغت معانی چندی برای آن بیان شده است. امروزه کاربرد غالب آن در معنای برگرداندن زبانی به زبانی دیگر است. در خصوص ریشه این کلمه باید به چند سؤال پاسخ داده شود: نخست آنکه با توجه به اختلافی که در باره ریشه آن در عربی بودن یا سریانی و فارسی بودن وجود دارد، لازم است پاسخ مناسبی به زبان خاستگاه این کلمه داده شود؛ دیگر آنکه درباره زمان و چگونگی رواج این کلمه در زبان عربی و فارسی مطالعه و تحقیق صورت گیرد؛ سوم آنکه سیر تاریخی معنای آن از خاستگاه تا کاربرد آن در عصر کنونی تبیین شود.

۲. واژه‌شناسی ترجمه

«ترجمه» مصدر رباعی و مشتق از «ترجمان» است. کتب لغت عربی به عربی ترجمان را به سه صورت ترجمان، ترجمان و ترجمان ضبط کرده‌اند. جوهری می‌گوید: «التَّرجُمان والجمع التراجم و يقال تَرْجُمان و لك أن تضمَّ التاء لضمِّه الجيم فتقول تَرْجُمان» (جوهری، ۱۳۷۸: ۱۹۲۸/۵) و فیروزآبادی نیز می‌نویسد: «التَّرجُمانُ، كَعُفُوانٍ و زَعْفَرانٍ و رِيهْتانٍ.» (فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ۱۷/۴) ولی در لغت‌نامه‌های فارسی چهار وجه برای آن ذکر شده است. به فتح و ضم یکم و به ضم و فتح سوم که چهار حالت ترجمان، ترجمان، ترجمان و ترجمان حاصل خواهد شد (قوام فاروقی، ۱۳۸۵: ۲۹۷/۱؛ فیضی سرهندی، ۱۳۳۷: ۳۶۴/۱)

در باره خاستگاه ترجمان نظرهای مختلفی از سوی دانشمندان لغت‌شناس بیان شده است، بیشتر لغت‌شناسان آن را مُعَرَّب و برخی نیز آن را دارای ریشه عربی می‌دانند که به شرح زیر گزارش می‌شود:

۱. ترجمان بر وزن تفعُلان کلمه‌ای عربی و از ریشه رجم است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۳۴۶) راغب اصفهانی نخستین کسی است که ترجمان را از ریشه رجم دانسته است و برای آن ریشه عربی قایل است.

۲. ترجمان مُعَرَّب «ترگمانا-Targmana» سریانی است که خود مشتق از «ترگومانو-Targumanu» آکادی است و فعل آن در زبان آرامی «ترگم یا ترجم Targem» است که به معنی «شرح و توضیح دادن» است. تفاسیر تورات به زبان آرامی را «ترجوم Targum» می‌خوانند که از همین واژه مشتق شده است (مشکور ۱۳۵۷: ۹۸).

۳. ترجمان مُعَرَّب ترزبان یا ترزفان فارسی است. قدیمی‌ترین اثری که ترجمان را مُعَرَّب ترزبان و ترزفان دانسته است، کتاب ترجمان‌القرآن میرسید شریف جرجانی (م ۸۱۶ق ۹) است (جرجانی، ۱۳۶۰: ۱).

۳. نقد و بررسی دیدگاه‌ها در باره خاستگاه ترجمه

۱. نخستین نظر از آن راغب اصفهانی است که ترجمان را بر وزن تفعُلان و از ریشه رجم می‌داند. وی با این نظر معتقد به ریشه عربی برای این کلمه است. لغت‌شناس دیگری غیر از راغب در اشتقاق ترجمان از ماده رجم اعلام نظر صریح نکرده است ابن‌سیده در لغت‌نامه المحکم والمحیط‌الاعظم و ابن‌منظور در لسان‌العرب ترجمان را هم در ماده رجم و هم در ماده رجم آورده‌اند و به نقل از ابن‌جنی می‌آورند که ترجمان بر وزن فُعُلان و تاء در آن اصلی است (ابن‌سیده، ۱۴۲۱: ۴۲۱/۷؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۲۲۹/۱۲). با توجه به اینکه این لغت‌شناسان وزن ترجمان را فعللان دانسته‌اند، ذکر ترجمان در ماده رجم به دلیل اصلی بودن «ت» خطای آنان بوده است؛ زیرا در ماده رجم فاء‌الفعل حرف «ر» است و در ترجمان بر وزن فعللان فاء‌الفعل حرف «ت» است. ابن‌منظور در ذیل ماده ترجم بر عکس آنچه در ذیل ماده رجم آورده که تا در آن اصلی است، تا و نون را زایده دانسته است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۲۶۶/۱۲). شاید بتوان گفت ابن‌منظور در اینجا با نظر راغب موافقت کرده است. این پیشانی در سخن ابن‌منظور و نیز این عبارت او که می‌گوید: «این وزن از جمله اوزانی است که سیبویه آن را ذکر نکرده است» (همان) موجب می‌شود که نتوان قاطعانه استنباط کرد که او ریشه این کلمه را عربی می‌داند یا مُعَرَّب می‌شمارد. البته اجمالاً می‌شود برداشت کرد که ابن‌منظور نتوانسته ریشه دقیق ترجمان را به دست آورد، به همین جهت، گرفتار پیشانی در نظر شده است. بنابراین، پایه و اساس این دیدگاه به دلایل زیر ضعیف است:

الف) به جز راغب اصفهانی کسی به صراحت مدعی این نظر نشده است.

ب) همانطور که در بیان ابن‌منظور نیز آمده است، وزن ترجمان از اوزان مذکور در کتاب سیبویه نیست.

ج) با توجه به اینکه حروف اصلی کلمات عربی از پنج حرف فراتر نمی‌رود، در صورتی که تمام حروف ترجمان اصلی باشد، نباید ریشه‌ای برای آن در زبان عربی جست‌وجو کنیم.

د) دلیل دیگری که ضعف اشتقاق ترجمان را از رجم نمایان می‌سازد، عدم ظهور ارتباط معنایی است که باید بین ترجمان و رجم باشد. با بررسی معانی رجم به‌سادگی نمی‌توان بین معنای آن با ترجمان پیوند برقرار کرد. معنای‌ای، که برای رجم در منابع

لعوی ذکر شده، عبارت است از: قتل: کشتن، رمی بالحجاره: سنگ زدن، لعن: لعنت کردن، شتم: دشنام دادن، قذف: نسبت فاحشه به کسی دادن، هجران: جدایی کردن، طرد: راندن و دور کردن و ظن: از روی حدس و گمان سخن گفتن. با نگاهی به اصلی‌ترین معنای ترجمان که شخصی را گویند که لغتی را به زبان دیگری بیان نماید، متوجه خواهیم شد که به‌سادگی نمی‌شود بین این معانی با معانی رجم ارتباط برقرار کرد. احتمال ضعیفی که در این باره می‌شود ارائه کرد این است که بگوییم: همانگونه که در رجم به سوی کسی سنگ پرتاب می‌شود، ترجمان به معنی پرتاب سخن به سوی افراد دیگر است یا ترجمان کسی است که زبانی را با حدس و گمان به زبان دیگری بر می‌گرداند.

۲. نظر دوم ترجمان را مُعَرَّب «ترگمانا-Targmana» سریانی می‌داند که فعل آن در زبان آرامی «ترگم یا Targem» به معنی «شرح و توضیح دادن» است. این نظر درباره‌ی ریشه ترجمان به دلایل زیر قابل قبول است:

الف) استعمال این کلمه در زبان عربی در ابتدا به معنای تفسیرکننده و توضیح‌دهنده است که هم‌معنا با زبان سریانی و آرامی آن است. چنانکه عبدالله بن عباس، مفسر بزرگ عصر صحابه، در روایتی ملقب به ترجمان القرآن یعنی مفسر قرآن شده است (هیشمی ۱۴۰۸: ۹: ۲۷۶).

ب) وجود کلمه (تَرْجَمَان) در زبان عبری به معنای مفسر و با تلفظ «تُرْجِمَان» مؤید این نظر است که هم زبان عبری و هم زبان عربی این کلمه را از ریشه آرامی اخذ کرده‌اند.

۳. نظر دیگر آن است که ترجمان مُعَرَّب ترزبان یا ترزفان فارسی به معنای برگرداننده زبانی به زبانی دیگر است. این نظر نخستین بار توسط میرسید شریف جرجانی در کتاب ترجمان القرآن در آغاز قرن نهم بیان شده است (جرجانی، ۱۳۶۰: ۱). پس از او لغت‌نامه‌نویسان سده نهم مانند ابراهیم قوام فاروقی (۸۷۸ق) در شرفنامه منیری به این موضوع اشاره کرده‌اند. در لغت‌نامه‌های فارسی که قبل از قرن نهم تألیف شده است از قبیل لغت فرس اسدی (متوفای ۴۶۵ق)، فرهنگ قواس غزنوی (تألیف بین سال‌های ۶۹۵ تا ۷۱۶ق)، صحاح الفرس محمدبن هندوشاه نخجوانی (متوفای ۷۷۶ق)، دستورالافاضل از حاجب خیرات دهلوی (تألیف‌شده به سال ۷۴۳ق)، واژه‌نامه فارسی - بخش چهارم معیار جمالی - از شمس‌فخری اصفهانی (نوشته‌شده در سال ۷۴۴ - ۷۴۵) نه واژه ترجمان وجود دارد و نه اثری از ترزبان و ترزفان دیده می‌شود. این در حالی است که شواهد بسیار زیادی بر استعمال این کلمه حداقل از قرن چهارم به بعد در میان شعر و نثر فارسی وجود دارد که به ذکر نمونه‌هایی از آن پرداخته می‌شود. فردوسی در شاهنامه می‌سراید:

یکی ترجمان را ز لشکر بجست که گفتار ترکان بدانند درست

(کزازی، ۱۳۸۷: ۸۴/۵)

و در جایی دیگر گفته است:

بدان انجمن تو زبان منی بهر نیک و بد ترجمان منی

(همان، ۶۲/۹)

ناصر خسرو می‌گوید:

اگر هارون زموسی ترجمان بود که حجت گفت بر فرعون و هامان

(ناصرخسرو، ۱۳۹۲: ۳۱۵)

ترزفان نیز حداقل از قرن چهارم به بعد در زبان فارسی رایج بوده است. فردوسی می‌گوید:

ز لشکر یکی ترزفان برگزید که گفتار ایشان بدانند شنید

(دهخدا، ۱۳۷۷: ۶۶۲۰/۵)

و سوزنی می‌گوید:

وصف تو آن است کز زبان تو گفتم من به میان راست ترزفان بیانم

(همانجا)

این نظر با توجه به شواهد زیر مانند نظر دوم صحیح است:

الف) در زبان پهلوی واژه ترگمان به همین معنی، یعنی شخصی که لغتی را از زبانی به زبان دیگر تقریر نماید، وجود داشته است (فروه‌وشی، ۱۳۵۲: ۵۴۸)؛ «مردی وسیلِ آبیذ کردن، زیرک ترگمان- که شوذ او بگویند پت هندوکان- که آماه چه دیت هیچ دشتی تاجیکان/ مردی گسیل باید کردن، زیرک ترجمان که شود و بگویند به هندوستان که ما چه دیدیم از دشت تازیان» (انوشه، ۱۳۸۰: ۲/ ۳۳۹). ترگمان زبان پهلوی در زبان دری به صورت ترژمان و ترزمان رایج شده است. در فرهنگ جامع شاهنامه در معنای ترجمان آمده است: ترژمان، ترزمان و مترجم (فرهنگ جامع شاهنامه، ۱۳۷۲: ترجمان). بعدها کاتبان به شباهت لفظی و معنوی آن را به صورت «ترزبان» و «ترزفان» خوانده‌اند (تبریزی، ۱۳۵۷: ۱۲۰/۵).

نتیجه مطالعات نگارنده در باره خاستگاه ترجمان این است که کاربرد ترجمان در عربی به دو معنا بوده است؛ نخست به معنای مفسر و توضیح‌دهنده که از زبان آرامی وارد زبان عربی شده و دیگر به معنای شخصی که مطلبی را از زبانی به زبان دیگری تقریر نماید که از زبان فارسی وارد زبان عربی شده است. ابن‌منظور به این اختلاف معنا با توجه به تلفظ ترجمان اشاره کرده است، ولی به جهت آنکه تحقیقات او در باره ریشه و خاستگاه آن کافی نبوده است، پی نبرده که این اختلاف معنا ناشی از دو خاستگاه متفاوت آن بوده است. ابن‌منظور در باره معنای آن با توجه به نوع قرائت تفاوت قایل می‌شود و می‌نویسد: «التَّرْجُمَانُ وَالتَّرْجِمَانُ: المفسر للسان. التَّرجِمَانُ، بالضم والفتح: هو الذي يترجم الكلام: أي ينقله من لغة إلى لغة أخرى، والجمع التَّراجِمُ» (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۶۶/۱۲). چنانکه ملاحظه می‌شود، ابن‌منظور با دو تلفظ متفاوت دو معنای مختلف از ترجمان ارائه داده است. بعد از ورود این کلمه به زبان عربی، به دلیل کثرت استعمال، وزن ترجمان به فتح «ت» و ضم «ج» بر سایر اوزان غلبه کرده و علاوه بر آنکه در هر دو معنا کاربرد داشته، معنای برگرداندن زبانی به زبان دیگر از سایر معنای رواج بیشتری پیدا کرده است.

۴. معانی ترجمه

واژه ترجمان در منابع لغوی دارای معانی متعددی است که دو معنای آن اصلی و سایر معنای ثانوی است. در زیر، ابتدا دو معنای اصلی و سپس سایر معنای ذکر می‌گردد:

۱. گفتار یا نوشتاری را از زبانی به زبان دیگر برگرداندن؛ و یقال: قد ترجم كلامه إذا فسره بلسان آخر (الجوهري ۱۴۰۷: ۱۹۲۸/۵).

۲. شرح و تفسیر سخن؛ المفسر للسان (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۶۶/۱۲؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ۱۷/۴) تفسیر سخن ممکن است به زبان اصلی یا به زبانی دیگر باشد. «ترجمان القرآن» که در روایات لقب ابن‌عباس است به معنی مفسر قرآن است. عن ابن‌عباس قال: دعاني رسول الله (ص)، فقال: «نعم ترجمان القرآن أنتَ و دعا لي جبريل مرتين» (هيثمي، ۱۴۰۸: ۲۷۶/۹). طبری در تفسیر سوره حمد می‌گوید: «و قد اختلفت تراجم القرآن في المعنى بالصرط المستقيم» (طبری، ۱۴۱۵: ۵۶/۱) که در این عبارت تراجمه به معنای مفسران است. در برخی از روایات و ادعیه شیعه، ائمه (ع) به عنوان تراجمه‌الوحي خوانده شده‌اند که بیانگر همین معناست.

۳. تبلیغ و رساندن سخن به کسی که آن سخن به گوش او نرسیده باشد؛ عوف بن محلم شیبانی وقتی بر عبدالله بن طاهر امیر خراسان وارد شد و به او سلام کرد و او سلامش را نشنید، گفت:

يا ابن‌الذی دان له‌المشرفان وأبس‌العذل به‌المغربان

إِنَّا لَنُحِبُّ مَانِينَ، وَبُلَّغْتَهُمَا _____ قَد أَحْجَبْتُ سَمْعِي أَلَى تَرْجَمَانٍ^۱

(حموی، ۱۳۸۱: ۵/ ۲۱۳۹)

«ای پسر آن کس که شرق و غرب در اطاعت او درآمد و به واسطه او لباس عدل بر تن نمود، در سن هشتاد سالگی، که بیشتر از آن شوی، گوشم نیازمند کسی است که سخن را برایم تکرار کند و به گوشم برساند»

شاید از همین باب باشد که در تصوف ترکی، کسی که طریقه صوفیه را به مبتدی القا می‌کند، ترجمان گفته می‌شود.

۴- سرگذشت و شرح سیرت و نسب اشخاص؛ کتب تراجم کتاب‌هایی هستند که شرح حال اشخاص و ذکر اخلاق و نسب آنان را نوشته‌اند. [لوئیس معلوف، ترجم] ترجمه احوال و ترجمه مؤلف در همین معنا به کار رفته است. «ترجم حیات» یعنی زندگی‌نامه و احوال او را شرح داد. این معنا برای ترجمه پس از دو معنای اصلی ترجمه از معروف‌ترین معانی و مفاهیم ترجمه است.

۵- آغاز و دیباچه کتاب؛ در المنجد آمده است: «ترجمه‌الکتاب: فاتحه».

۶- عنوان مطالب کتاب؛ ابواسحاق مستملی در مقام خرده‌گیری بر صحیح بخاری می‌گوید: «انتسخت کتاب البخاری من اصله‌الذی کان عند صاحبه محمد بن یوسف الفریری فرأیت فیه اشیاء لم تتم، و اشیاء مبیضة، منها تراجم لم یثبت بعدها شیئاً، و منها أحادیث لم یترجم لها...» کتاب بخاری را از روی نسخه اصل نزد محمد بن یوسف استنساخ می‌کردم، پس در این نسخه مطالبی دیدم که کامل نشده و مطالبی به صورت پاک نویس بود، قسمتی از نوشته‌ها عناوینی بود که در ذیل آن چیزی ثبت نشده و برای بخشی از احادیث عنوانی ذکر نشده بود (عسقلانی ۱۴۰۸: ۶/۱) «ترجم لهذاالباب» یعنی برای این باب عنوانی وضع کرد.

۷- سطور بالای نامه؛ که شامل نام کسی است که نامه را نوشته و نیز کسی که نامه را دریافت می‌کند؛ مثلاً «من حسن بن علی إلی معاویه بن أبی سفیان». عبارت «و اکتب معها رقعاً غیر مترجمه» - نامه‌ای بدون عنوان برای او می‌نویسم در معجم‌الادباء مؤید همین معناست (حموی، ۱۳۸۱: ۱/ ۳۷۵).

۸- رمز و معنا؛ در اسکندرنامه قدیم - نسخه سعید نفیسی - آمده است: حکیم (ارسطو) نامه‌ای به خط خویش به ترجمه‌ای که میان او و اسکندر بود بنوشت؛ چنانکه هیچ کس نتوانستی خواندن ال‌شاه و حکیم. در این عبارت، مراد از ترجمه میان ارسطو و اسکندر، رمز و معنایی است که میان آن دو بوده است.

۹- سفیر، رسول و واسطه؛ در ترکی به رابط‌ها و واسطه‌های سیاسی و تجاری میان دولت‌های اسلامی و دولت‌ها و ملل غیراسلامی ترجمان اطلاق می‌شد و خود یکی از مهم‌ترین منصب‌های حکومت عثمانی بوده است. سعدی در بیت زیر ترجمان را به همین معنی به کار برده است:

سخن سر به مهر دوست به دوست حیف باشد به ترجمان گفتن

(سعدی، ۱۳۸۶: ۵۳۲)

۵. سابقه استعمال واژه ترجمان در زبان عربی

واژه ترجمان کلمه‌ای مُعَرَّب است و چنانکه قبلاً اشاره شد، استعمال این کلمه در زبان عربی در آغاز به معنی شرح و تفسیر سخن به زبان اصلی به کار رفته و پس از آن به معنای مترجم متداول شده و این معنی به عنوان معنای غالبی آن رایج شده است. تاریخ آغاز استعمال این واژه و مشتقات آن در زبان عربی دقیقاً مشخص نیست. در اشعار جاهلی که جست‌وجو شد، واژه ترجمان و مشتقات آن یافت نشد. بررسی شواهد زیر تأیید می‌کند که از صدر اسلام این کلمه در میان اعراب رواج داشته است که هم در

^۱ - تفتازانی «ترجمان» را در این بیت به مفسر و مکرر معنی کرده است (مختصرالمعانی ص ۱۸)

معنی شارح و مفسر به کار برده شد و هم به معنی مترجم آمده است.

الف) روایات تاریخی حاکی از آن است که پیامبر اکرم (ص) ابن عباس را به عنوان «ترجمان القرآن» ملقب ساخت. این روایت از زبان خود ابن عباس به پیامبر (ص) نسبت داده شده است. ابن عباس می‌گوید: که آن حضرت (ص) در باره من دعا کرد و فرمود: «عم ترجمان القرآن أنت» و جبرئیل نیز دو بار در حق من دعا کرد (هیثمی، ۱۴۰۸: ۲۷۶/۹).

از ابن مسعود نیز از چند طریق این روایت نقل شده است: «نعم ترجمان القرآن ابن عباس» (طبری ۱۴۱۵: ۶۱-۶۲/۱؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۰۶ ۵۳۷/۳)، لیکن ابن مسعود این عبارت را از زبان خود گفته است و آن را به پیامبر (ص) نسبت نداده است. شیخ عباس قمی این عبارت را به عمر بن خطاب نسبت داده است (قمی، ۱۳۶۸: ۳/۱۷۳) ولی در روایات شاهدی بر ادعای او نیافتم.

ب) از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود: «كُلُّكُمْ يَكَلِّمُ ربه يوم القيامة ليس بينه وبينه ترجمان» روز قیامت هر یک از شما با پروردگارش در حالی سخن می‌گوید که مفسر و مترجمی میان آنان نیست (راوندی، ۱۳۲۰: ۳؛ نوری ۱۴۰۸: ۷/۱۵۴).

ج) در نهج البلاغه سه بار این کلمه و مشتقات آن در معنای شرح و تفسیر به کار برده شده است:

– إِنَّا لَم نُحَكِّمِ الرِّجَالَ وَ إِنَّمَا حَكَمْنَا الْقُرْآنَ هَذَا الْقُرْآنَ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْطُورٌ بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَ لَا يُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجَمَانٍ وَ إِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرِّجَالُ؛ به راستی ما مردان را حکم و داور قرار ندادیم و بلکه صرفاً قرآن را داور کردیم و این قرآن منحصرأً خطی است نوشته شده میان دو بر که به زبان سخن نمی‌گوید و ناگزیر مترجم و مفسری برای آن باید و فقط مردان راجع به آن زبان می‌گشایند (نهج البلاغه، ۱۳۶۸: ۱۲۳).

– رَسُولُكَ تَرْجَمَانٌ عَقْلُكَ وَ كِتَابُكَ أَلْبَغُ مَا يَنْطِقُ عَنْكَ؛ فرستاده تو میزان عقل تو را تفسیر و تبیین می‌کند، و نامه تو رساترین چیزی است که راجع به تو زبان به سخن می‌گشاید (همان، ۴۲۶).

– اتَّخَذَهُمْ إِبْلِيسُ مَطَايَا ضَلَالٍ وَ جَنَدًا بِهِمْ يَصُولُ عَلَى النَّاسِ وَ تَرَاجِمَهُ يَنْطِقُ عَلَى السِّتْمِ؛ شیطان آنها را به عنوان مرکب‌های راهوار در گمراهی انتخاب نموده و سپاهی که به وسیله آنها بر مردم می‌تازند و مترجمان و مفسرانی قرار داد که به زبانشان سخن می‌گوید (همان، ۲۱۴).

د) المقنع الکندی از شاعران عصر اموی که ولادت او در سال ۷۰ هجری ذکر کرده‌اند (زرکلی، ۱۴۲۴: ۳۱۹/۶) در بیتی آورده است:

وَأَلِه تَرَاجِمُهُ بِأَلْسِنَهُ لَهُمْ تَبِيَان مَا يَتَلَوْنَ مِنْ تَرْجَامِهِ

(جاحظ، ۱۴۲۴: ۹۴/۱)

ه) ابن عباس می‌گوید: ابوسفیان بن حرب برای من جریانی را تعریف کرد، که در زمانی که خبر نبوت محمد (ص) پخش شده بود و ما برای تجارت به شام رفته بودیم، هرقل شخصی را به کاروان قریش فرستاد و آنها را به مجلس خودش فراخواند «ثُمَّ دَعَاهُمْ وَ دَعَا بِتَرْجَمَانِهِ، فَقَالَ: أَيُّكُمْ أَقْرَبُ نَسَبًا بِهَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ؟ فَقَالَ أَبُو سَفْيَانَ: فَقُلْتُ أَنَا أَقْرَبُهُمْ نَسَبًا. فَقَالَ: أَدْنُوهُ مِنِّي وَ قَرَّبُوا أَصْحَابَهُ فَاجْعَلُوهُمْ عِنْدَ ظَهْرِهِ. ثُمَّ قَالَ لَتَرْجَمَانِهِ: قُلْ لَهُمْ أَنِّي سَأَلْتُ هَذَا الرَّجُلَ فَإِنْ كَذَبَنِي فَكُذِّبُوهُ» (بخاری ۱۴۲۵: ۱۱/۱).

هرقل کاروان قریش را به آن مجلس دعوت کرد و مترجمی را فراخواند تا سخنان ما را ترجمه کند. آنگاه سؤال کرد در میان شما، کدام یک وابستگی نزدیک‌تری با این شخص که ادعای نبوت کرده است دارد؟ ابوسفیان اظهار داشت: وابستگی من به او بیشتر است. گفت: او را به جایگاه من نزدیک کنید و کسانی را که با او همراه هستند، در پشت سرش قرار دهید. آنگاه خطاب به مترجمش گفت: به آنان بگو مطالبی که از این مرد می‌پرسم، هر گاه بر خلاف واقع جواب گفت، شما او را تکذیب کنید.

و) امام باقر (ع) می‌فرماید: «نَحْنُ خُرَّانُ عِلْمِ اللَّهِ وَ نَحْنُ تَرَاجِمُهُ وَ حِي اللَّهِ وَ نَحْنُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَيَّ مِنَ دُونَ السَّمَاءِ وَ مِنَ فَوْقِ الْأَرْضِ» (کلینی ۱۳۶۵: ۱/۱۹۲) ما خزانه‌دار علم خداییم، ما مفسر وحی خداییم: ما بر هر که در زیر آسمان و روی زمین است

برهان آشکاریم.

ح) کلینی در واقعه تاریخی حمله لشکریان ابرهه به مکه از امام صادق (ع) نقل کرده است: وقتی عبدالمطلب برای بازپس‌گیری شتران نزد ابرهه رفت، نزدیکان ابرهه گفتند: «هذا عبدالمطلب بن هاشم قال و ما يشاء قال و ما يشاء قال التَّرجمان جاء في ابل له ساقوها يسالك ردها فقال ملك الحبشة لأصحابه هذا رئيس قوم و زعيمهم جئتُ الى بيته الذي يعده لأهدمه و هو يسألني اطلاق ابله أما لو سألتني الامساک عن هدمه لَفَعَلْتُ رُدوا عليه ابله فقال عبدالمطلب لترجمانه ما قال لك الملك فأخبره فقال عبدالمطلب: أنا رب الابل و لهذا البيت رب يمنعه» (کلینی، ۱۳۶۵: ۴۴۷/۱). این عبدالمطلب بن هاشم است، گفت: چه می‌خواهد؟ مترجم گفت: آمده است و تقاضا دارد که شترانی را که لشکر تو برده‌اند به او برگردانی. پادشاه حبشه به اصحابش گفت: این مرد رئیس و پیشوای قومی است که من برای خراب کردن خانه‌ای که عبادتش می‌کنند آمده‌ام، و او رها کردن شترانش را از من می‌خواهد، اگر او خراب نکردن کعبه را از من می‌خواست، می‌پذیرفتم. شترانش را به او برگردانید. عبدالمطلب به مترجمش گفت: سلطان به تو چه گفت؟ مترجم به او گزارش داد. عبدالمطلب گفت: من صاحب شتر هستم و خانه صاحبی دارد که آن را نگه می‌دارد.

هرچند این شواهد کاربرد واژه ترجمان در صدر اسلام را تأیید می‌کند، به نظر می‌رسد که این واژه در زبان عربی از اواخر دوره امویان، به‌ویژه در ابتدای دوره عباسیان که مصادف با آغاز عصر نهضت ترجمه است، رایج شده باشد؛ زیرا به دلیل منع کتابت حدیث در قرن اول هجری و نقل روایات به صورت شفاهی، بخشی از روایات نقل به معنا شده و احتمال دارد که در این نقل به معناها واژه ترجمان و ترجمه به جای کلمه‌ای در معنای آن به کار رفته باشد.

نکته قابل توجه درباره ترجمان آن است که با گسترش کاربرد واژه ترجمان در میان اعراب و رواج ترجمه متون یونانی به زبان عربی، این واژه در مراودات فرهنگی اعراب با یونان به شکل «dragoumanos» به زبان یونانی و از آن جا به صورت «dragumannus» به زبان لاتین وارد شده، سپس در بسیاری از زبان‌های اروپایی رواج یافته است. در ذیل، به اشکالی از واژه ترجمان در زبان‌های اروپایی اشاره می‌شود:

۱. dragoman در زبان انگلیسی

۲. drogman و truchemen در زبان فرانسوی

۳. dragoman در زبان آلمانی

۴. turcimanno در زبان ایتالیایی

۵. trujimán و trujamán در زبان اسپانیایی (نک: www.answers.com/topic/dragoman)

سابقه استعمال واژه ترجمان در زبان فارسی

رواج ترجمان در زبان فارسی دو مسیر متفاوت دارد که در نمودار زیر ترسیم شده‌اند:

۱. ترگمان (پهلوی) ← ترژمان ← ترزفان ← ترزبان ← ترجمان (عربی) ← ترجمان (فارسی) به معنای مترجم و کسی که لغتی را از زبانی به زبان دیگر تقریر نماید.

۲. ترگمانا (سریانی) ← ترجمان (عربی) ← ترجمان (فارسی) به معنای مفسر و تبیین‌کننده.

به دلیل نبود دسترسی به آثار فارسی قرن‌های دوم و سوم، قدیمی‌ترین آثاری که در زبان فارسی از واژه ترجمان و ترزبان استفاده کرده‌اند مربوط به قرن چهارم به بعد است، که پیش از این به شواهدی از آن اشاره شد.

۶. نتیجه‌گیری

با توجه به شواهد و مطالب ذکر شده، واژه ترجمان که ترجمه نیز از مشتقات آن است، از دو منشأ وارد زبان عربی شده است؛

یکی از زبان سریانی به معنای تفسیر و تبیین سخن و دیگری از زبان فارسی به معنای زبانی را به زبان دیگر برگرداندن و هر دو معنا در آثار عربی شواهد بسیاری دارد. این کلمه در زبان عربی از اواخر دوره امویان به‌ویژه در ابتدای دوره عباسیان، مصادف با آغاز عصر نهضت ترجمه، رایج شده است. در باره کاربرد آن در روایات، به جهت اینکه تا پایان قرن اول کتابت حدیث ممنوع بوده و نقل آن به صورت شفاهی انجام گرفته است، این احتمال وجود دارد که احادیثی که واژه ترجمان و تراجمه در آن است نقل به معنا شده باشند. در فارسی نیز در آثار قرن چهارم به بعد به معنای مترجم به کار برده شده است.

منابع

۱. ابن‌سیده، علی‌بن اسماعیل. (۱۴۲۱). *المحکم والمحیط الأعظم*، تحقیق عبدالحمید هندای، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲. ابن‌منظور، محمدبن مکرم. (۱۴۱۴). *لسان‌العرب*، بیروت: دارصادر.
۳. اسدی طوسی. (۱۳۳۶). *لغت فرس*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: کتابخانه طهوری.
۴. اصفهانی، شمس‌ی فخری. (۱۳۳۷). *واژه‌نامه فارسی*، بخش چهارم معیار جمالی ویراسته صادق کیا، تهران: دانشگاه تهران.
۵. انجو شیرازی، میرجمال‌الدین حسین‌بن فخرالدین. (۱۳۵۱). *فرهنگ جهانگیری*، ویراسته دکتر رحیم غفیفی، مشهد: دانشگاه مشهد.
۶. بخاری، ابو عبدالله محمدبن اسماعیل. (۱۴۲۵). *صحیح‌البخاری*، بیروت: دار صادر.
۷. تبریزی، محمد حسین‌بن خلف. (۱۳۵۷). *برهان قاطع*، تهران: امیر کبیر.
۸. تفتازانی، سعدالدین. (۱۴۱۱). *مختصرالمعانی*، قم: دارالفکر.
۹. جاحظ. (۱۴۲۴). *الحيوان*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۰. جاروتی، ابوالعلاء عبدالمؤمن. (۲۵۳۶). *فرهنگ مجموعه‌الفارس*، به تصحیح دکتر عزیزالله جوینی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۱۱. جرجانی، سیدشریف. (۱۳۶۰). *ترجمان‌القرآن*، تدوین عادل‌بن علی‌بن‌الحافظ به کوشش دبیر سیاقی، چ ۲، تهران: بنیاد قرآن.
۱۲. جوهری، اسماعیل‌بن جماد. (۱۳۷۶ق). *الصحاح*، تصحیح احمد عبدالغفور عطار، بیروت: دارالعلم للملایین.
۱۳. حاکم نیشابوری، محمدبن محمد. (۱۴۰۶ق). *المستدرک علی‌الصحیحین*، بیروت: دارالمعرفه.
۱۴. حسینی مدنی، عبدالرشیدبن عبدالغفور. (۱۳۳۷). *فرهنگ رشیدی*، به تحقیق و تصحیح محمد عباسی، تهران: کتابفروشی باران.
۱۵. حموی، یاقوت. (۱۳۸۱). *معجم‌الادبا*، بیروت: دار احیاء التراث‌العلمی.
۱۶. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه دهخدا*، تهران: دانشگاه تهران.
۱۷. دهلوی، حاجب خیرات. (۱۳۵۲). *دستورالافاضل*، به اهتمام دکتر نذیر احمد، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۱۸. راغب اصفهانی، حسین‌بن محمد. (۱۴۱۲). *مفردات‌الفاظ‌القرآن*، بیروت: دارالقلم.
۱۹. راوندی، سید فضل‌الله. (۱۳۲۰). *النوادر*، قم: دارالکتاب بی‌تا.
۲۰. زرکلی، خیرالدین. (۱۴۲۴). *الاعلام*، ط ۵، بیروت: دارالعلم‌الملایین.
۲۱. زنجانی، محمود. (۱۳۷۲). *فرهنگ جامع شاهنامه*، تهران: عطایی.
۲۲. انوشه، حسن. (۱۳۸۰). *فرهنگ‌نامه ادبی فارسی* (دانشنامه ادب فارسی)، تهران: وزارت ارشاد اسلامی.

۲۳. سعدی، مصلاح‌الدین. (۱۳۸۶). کلیات سعدی، تصحیح محمد علی فروغی، ج ۱۴، تهران: امیرکبیر.
۲۴. شیخ طوسی. (۱۳۶۵). التهذیب، تهران: دارالکتب‌الاسلامیه.
۲۵. صدوق، محمدبن علی بن بابویه. (۱۴۱۳). من لایحضره‌الفقیه، قم: جامعه مدرسین.
۲۶. طبری، ابو جعفر محمدبن حریر. (۱۴۱۵). جامع‌البیان فی تفسیرالقرآن، بیروت: دارالفکر.
۲۷. عسقلانی، ابن حجر. (۱۴۰۸). مقدمه فتح‌الباری شرح صحیح‌البخاری الطبعة‌الثانیة، بیروت: دارالطباعه والنشر.
۲۸. نهج‌البلاغه. (۱۳۷۴). ترجمه جعفر شهیدی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۹. فره وشی، بهرام. (۱۳۵۲). فرهنگ پهلوی، تهران: دانشگاه تهران.
۳۰. فیروز آبادی، محمدبن یعقوب. (۱۴۱۵). القاموس‌المحیط، بیروت: دارالکتب‌العلمیه.
۳۱. فیضی سر هندی ابن‌اسد‌العلماء، الله داد. (۱۳۳۷). مدارالافاضل، به اهتمام محمد باقر لاهور.
۳۲. قوام فاروقی، ابراهیم. (۱۳۸۵). شرفنامه منیری یا فرهنگ ابراهیمی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۳۳. قوامی غزنوی، فخرالدین مبارکشاه. (۱۳۵۳). فرهنگ قواس به اهتمام نذیر احمد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳۴. قمی، شیخ عباس. (۱۳۶۸). الکنی واللقاب، تهران: مکتبه‌الصدر.
۳۵. کاشانی، محمد قاسم‌بن حاجی محمد متخلص به سروری. (۱۳۳۸). مجمع‌الفرس، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: کتابفروشی علی اکبر علمی.
۳۶. کزازی، جلال‌الدین. (۱۳۸۷). نامه باستان ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی، تهران: سمت.
۳۷. کلینی، محمد بین یعقوب. (۱۳۶۵). الکافی، تهران: دارالکتب‌الاسلامیه.
۳۸. لويس معلوف. (۱۳۶۴). المنجد، انتشارات اسماعیلیان.
۳۹. محمد پادشاه. (۱۳۳۵). فرهنگ آندراج، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابخانه خیام.
۴۰. مشکور، محمد جواد. (۱۳۵۷). فرهنگ تطبیقی عربی با زندهای سامی و ایرانی، تهران: بنیاد فرهنگ ایرانی.
۴۱. ناصر خسرو قبادیانی، حمیدالدین. (۱۳۹۲). دیوان ناصرخسرو، تصحیح سید نصرالله تقوی، تهران: ثالث.
۴۲. نخجوانی، محمدبن هندو شاه. (۱۳۴۸). صحاح‌الفرس، به اهتمام عبدالعلی طاعتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۴۳. نفیسی، سعید. (۱۳۶۷). فرهنگ فرانسه- فارسی، تهران: انتشارات صفی علیشاه.
۴۴. نفیسی، علی‌اکبر. (۱۳۱۸-۱۳۱۷). فرهنگ نفیسی، تهران: شرکت چاپ رنگین.
۴۵. نوری، حسین بن محمدتقی. (۱۴۰۸). المستدرک‌الوسائل، قم: مؤسسه آل بیت.
۴۶. هیشمی، نورالدین. (۱۴۰۸). مجمع‌الزوائد و منبع‌القوائد، بیروت: دارالکتب‌العلمیه.